

در نقد تروتسکیسم

تروتسکیسم یک ایدئولوژی نیست، بلکه گرایشی است در جنبش سوسیالیستی جهان که همانند همه گرایشهای انحرافی دیگر دارای خصوصیات مخصوص بخود است.

مهمی از آن مربوط به خود چپ است که اکنون نیز که امکان فراگیری و رهائی از قیود وجود دارد، کماکان در اندیشه‌ی آن نیست که غبار عقب ماندگی را از تن برداید. سطح مجانیات و بولمیکها در غالب موارد همان است که بود، و این در شرایطی است که کمونیستهای جهان روز بروز مسائل جدیدی را طرح و حل میکنند و لحظه به لحظه سهمی در غنی شدن گنجینه‌ی علم و عمل ادا میکنند.

بدین لحاظ است که نگارش متونسی که از این ابتذالات بدور است باید مورد استقبال قرار گیرد. از این جمله است رساله‌های بنام "نقدی بر مارکسیسم تروتسکی" که توسط اتحاد کارگر منتشر شده است. ما بلحاظ دامن زدن به بحث اصولی و کمک به خروج از حلقه‌ی میسوب "نادانی و اتهام" نقدی بر این رساله نگاشته‌ایم و ضمن چند هفته‌ی آینده نظر مبسوط تر خود را در مورد تروتسکیسم منتشر خواهیم کرد. این بحث مکمل نظرات ارائه شده‌ی ما در مورد استالینسم و ماژوسیسم بوده و بخشی از بحث کلی پیرامون رویزیونیسم و انحرافات مختلف را در صورت مختلف آن تشکیل میدهد.

در مناسبات مذهبی، انسان یا مجتهد است یا مقلد، هر غیر مجتهد...دی مرجع تقلیدی دارد که بی چون و چرا از او اطاعت میکند. از طرز طهارت گرفتن تا نحوه‌ی پرداخت خمس و ذکوة همه از پیش معین شده است. مقلدین کافی است بدانند پدر آنها مقلد چه کسی بوده تا خود نیز در همان ضراط مستقیم به کسب خربند قطعہ زمینی در بهشت مشغول شوند. حال فرق این مرجع تقلید با آن یکی چیست برای مقلد مطرح نیست. برخورد مذهبی چنین میطلبند و دلیلی نمیخواهد.

این مسئله اما اگر از لحاظ برخورد مذهبی قابل فهم باشد از نظر بینش طبقاتی نشانه‌ی بی دانی است و جاهلیت با اینهمه کم نیستند مدعیان چنین بینی که چنان برخوردی دارند، نه میدانند چرا استالینست هستند، و چرا ماژوسیست. چرا هر کس مقابل آنهاست رویزیونیست است و تروتسکیست، و بر عکس. و اگر گناه این برخورد قسما مربوط به سنتهای مذهبی منتقل شده به چسب باشد و قسما مربوط به اختناق دیر پائی که امکان رشد چسب را در گذشته محدود کرده است، قسم



ماژوسیستی - غیر استالینی برخورد نموده و بر خلاف پیروان تر انقلاب دو مرحله‌ای، پروبلما تیک تروتسکی را از دیدگاه یک جریان سیاسی که معتقد به انقلاب دو مرحله‌ای نیست، مورد بررسی قرار داده‌اند. نکته دوم ابهاماتی است که تا

در نشریه شماره ۲ "اتحاد کارگر"، مقاله‌ای در نقده بر مارکسیسم تروتسکی به نگارش در آمده که برخورد به آنرا برای ما از چند نظر ضروری میسازد. نخست اینکه نویسندگان مقاله مدعی هستند که به مساله تروتسکی از زاویه غیر

به این نظر، آنچنان که در طول نوشته نشان خواهیم داد، خود معتقد به این چنین تری است. نویسنده مقاله در اعتقاد به تری دیکتاتوری مشترک در طبقه آنچنان پیگیر است که طی بحث‌های طولانی با وجود گذشت بیش از ۶۰ سال از اکتب-سور هور به این نتیجه میرسد که انقلاب اکتبر، مظهر دیکتاتوری دوطبقه بود و نه دیکتاتوری پرولتاریا.

ترا انقلاب مداوم

نویسنده، در ابتدای مقاله ضمن رد نظریه "انقلاب دو مرحله‌ای" معتقد است که هسته مرکزی این نظریه را "سازش پرولتاریا و بورژوازی تشکیل میدهد" لیکن در جریان بحث اصلی، علیرغم این ابراز، به تناقض دچار شده و بگونه‌ای همین موضع را با عنوان ساختن و دفاع از تری دیکتاتوری مشترک کارگران و دهقانان، پس میگیرد. وی اظهار میدهد: "اگر تناقض منافع عام و دراز مدت و استراعی دوطبقه را، آنهم منطقی بماند پایه استدلال خود، برای غیر ممکن بودن تحقق دیکتاتوری آن دو در محل و در شرایط ویژه تاریخی قرار دهیم، باید نیمی از تاریخ دو سه قرن اخیر را رد نمائیم. هه پس دیکتاتوری مشترک دوطبقه را منطقی نمیتوان رد کرد." و با عبارت دیگر "این دو طبقه مترادفند در عمل مشترکا دیکتاتوری کنند" (تاکید از نویسنده است) معلوم نیست که با این ترتیب، انتقاد نویسنده به استالین و با سایر هواداران تری انقلاب دو مرحله‌ای که هنوز هم پس از تجربه فوری و اکتبر کماکان معتقد به امکان اعمال دیکتاتوری مشترک طبقاتی هستند، چیست؟ نویسنده در توجیه فرمول دیکتاتوری مشترک کارگر و دهقان تا بدانجا پیش میرود که ماهیت سوسیالیستی انقلاب اکتبر را سیر نشی-نبرده و اظهار میدارد که حتی در اکتبر نیز قدرت در دست دیکتاتوری مشترک کارگران و دهقانان بود چون بزعم نویسنده نمایندگان دهقانان در دولت شرکت داشتند و با برنامه سوسیالیستی هم میزبانی می‌کردند. "و فنیکه دولت شوروی [پس از اکتبر] دولتی بود "کارگری و دهقانی" مراد تمامی دستگاه دولتی است و نه "کابینه" هه برنامه ارضی بلشویکیها، برنامه سوسیالیستی و با اشتراکی کردن زمین نبود. هه آیا بجز با "دیکتاتوری دمکراتیک-انقلابی پرولتاریا و دهقانان" میتوان خملت طبقاتی شوروی و روند انقلابی روسیه آن زمان را توصیف کرد؟ هه "اشتباه نویسنده اینست که خملت و ماهیت دولت انقلاب اکتبر را با معیار شرکت دهقانان در کابینه لنین و برنامه ارضی خصمان بلشویکیها در آن مقطع زمانی توضیح میدهد. شرکت نمایندگان این آرها جبهه در کابینه لنین آنهم برای مدتی بسیار کوتاه و ارائه برنامه ارضی ملی کردن تمام ابرارهای تولید-ساز (منجمله زمین) بعنوان محور برنامه بلشویکیها (با وجودین که بلشویکیها هنوز محبوس به تحمل روابط خرده مالکی بودند) بهیچوجه ماهیت انقلاب سوسیالیستی را نفی نمیکند. انقلاب

کنون بخاطر ارضی بودن جایگاه ایدئولوژیک-تئوریک جریانات سیاسی ایران و التقاطی بودن نقدنا و نظرات رایج در مورد اندیشه تروتسکی در اذهان بسیاری از نیروهای آگاه جامعه ما بوجود آمده است. از این لحاظ روشن شدن باره‌ای از این ابهامات را بخاطر ادای سهم در حل مسائل جنبش کمونیستی ایران مفید تشخیص میدهم. و بالاخره اینکه خود مقاله مورد بحث مایه لحاظ دامن زدن به زمینه یک بحث سالم در ارتباط با نظریات تروتسکی و چگونگی نقیضش از در انقلاب روسیه در مجموع مقاله مثبتی است و ما خود ادامه این بحث را در جنبش سیاسی چپ ایران بسیار نازم و مفید میدانیم.



نویسندگان مقاله در ابتدا تروتسکیسم را بعنوان یک "دستگاه ایدئولوژیک" و با "مهمترین ایدئولوژی ضد-استالینیستی" مورد بررسی قرار داده‌اند که بنظر ما هم از لحاظ متد برخوردار علمی و هم از لحاظ موضع، یک آغاز نادرست است.

تروتسکیسم بطور کلی فاقد آن اتحاد و عناصر لازم و آن مجموعه مشخصات اساسی یک ایدئولوژی است. تروتسکیسم همانقدر بخودی خود یک ایدئولوژی است که با کمونیسم، پرولتاریا، بلخانویسم، کاشوتسکیسم، منشویسم، استالینیسم، خروچفیسیم، ماژوتیسیم و غیره. تروتسکیسم یک ایدئولوژی نیست، بلکه گرایشی است در جنبش سوسیالیستی جهان کسبه همانند همه گرایشهای انحرافی دیگر دارای خصوصیات مخصوص بخود است. بنا بر این رو تروتسکیسم را باید در ارتباط با جنبش کمونیستی و کارگری جهان و در برخورد به انحرافات آن مورد مطالعه قرار داد و نه به مثابه یک "دستگاه ایدئولوژیک".

بطور کلی نویسنده مقاله ساختمان بحث خود را با طرح این مساله که در انقلاب روسیه برداشت‌های نادرست و تحریف آمیز از روند و پراتیک انقلاب وجود داشت آغاز نموده و در این ارتباط به "دو افسانه" برخورد میکند. یکی افسانه منشویسمها (که مرحله اول انقلاب را بورژوازی و در نتیجه با حاکمیت بورژوازی مترادف دانسته و مرحله بعدی را سوسیالیستی یا حاکمیت پرولتاریا میدانستند) و دیگری، افسانه تروتسکیستی (که معتقد به "انقلاب مداوم" بود). ولی به افسانه سوم منتسب به باره‌ای از با صطرح "لنینیست‌ها" (اکثریت "گارد قدیم") که هنوز هم پس از فوریه معتقد به دمکراتیک بودن مرحله انقلاب و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک کارگر و دهقان بودند اشاره ای نمیکند. نویسنده این نظر سوم را که تا قبل از تزه‌ای آوریل لنین هنوز نظریه غالب جری بود به فراموشی سپرده و نادیده میگیرد و از سرتاق بنظر ما علیرغم ابراز خود نویسنده به عدم وابستگی سیاسی

اکتبر علیه سیادت، مناسبات و حاکمیت بورژوازی جهت گرفت و پرولتاریا را بقدرت رساند. در این راه دهقانان نیز (البته لایه‌های فقیر و نحانی) بهمراه کارگران و رهبری حزب بلشویک در انقلاب شرکت کردند. انقلاب اکتبر به هیجوجه قصد ادغام فوری و اجباری تولید کوچک در تولید بزرگ و از آنرو سوسیالیزه کردن یکشبه مناسبات اقتصادی-اجتماعی را نداشت، بلکه در این راه سمتگیری نموده و در مسیر گذار سوسیالیستی قدم نهاد. پس در اکتبر، در واقع دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یافت و نه دیکتاتوری مشترک دو طبقه. اتفاقا تمام بحث‌لنین با آن "لنینیست‌ها" در آتش بخصوص بلشویک‌های "گارد قدیم" از جمله کامنسوف و زینوویف و استالین همین بود. آنها هنوز هم در آوریسل تحقق فرمول قدیم بلشویکیها (دیکتاتوری مشترک کارگران و دهقانان) را دنبال میکردند. در صورتیکه لنین معتقد بود که انقلاب به مرحله جدید سوسیالیستی کام گسسته شده و مساله اصلی آن سرنگونی دولت بورژوازی و بقدرت‌رسی-دن پرولتاریا است. از آن گذشته اتحاد کارگران و دهقانان در انقلاب (البته جز در مورد استثنائی که بخاطر قالب خاص نیروها، حکومت‌های اشتراکی و آنهم برای یک دوره کوتاه میتوانند بقدرت برسند) بمعنای اعمال دیکتاتوری مشترک طبقاتی ایندو در قدرت سیاسی نیست. دیکتاتوری مشترک طبقاتی بمفهوم علمی آن یعنی استقرار نظام خاص در جامعه که نمیتواند از جانب طبقات مختلف اجتماعی که چشماندازها مختلف و متضادی را از نظام آینده ارائه میدهند مشترکا اعمال گردد. بنا بر این شرکت نمایندگان دهقانان در کابینه پرولتاریا نیز نه ماهیت دولت و نه سمت‌گیری سوسیالیستی جامعه را تغییر میدهد بلکه صرفا بر چگونگی نسل سوسیالیسم و نحوه برنامه‌ریزی‌های مختلف در شئون جامعه تأثیر میگذارد.

اتفاقا خود نویسنده در جای دیگری از نوشته مزبور بحث هنگامیکه به نحوی اعمال قدرت طبقاتی را تعریف میکند، ناخواسته بر نظریه قبلی خود (دیکتاتوری مشترک) خط بطن میکشد. وی در توضیح مفهوم اعمال قدرت طبقاتی مینویسد: "دیکتاتوری مقوله‌ای است که در درجه اول بمعنی اعمال قدرت دولتی منظور میشود. انگریز این اعمال قدرت البته چیزی جز غالب کردن مناسبات اجتماعی تولیدی خاص در صورتی نیست" (تاکید از ماست). حال سئوال ما اینست که اگر دیکتاتوری طبقاتی واقعا در درجه اول به "اعمال قدرت دولتی اطلاق میشود" و اگر "انتیزه این اعمال قسدرت البته چیزی جز غالب کردن مناسبات اجتماعی تولیدی خاص در صورتی نیست" - پس چگونه دو طبقه اجتماعی مشترک کارگران و دهقانان که خواستار مناسبات اجتماعی - تولیدی معاوضی میباشد (اولی سوسیالیستی و دومی غیر سوسیالیستی - بولیدخرده‌پا، سرمایه‌داری) بتوانند مشترکا مناسبات خود را در صورتی جامعه غالب نمایند؟ آیا این مساله هر یک تناقض‌گویی است.

از این گذشته شکنی ما از بحث‌های نویسنده بخصوص

در آنجا بیشتر میشود که وی به یکی از موارد بسیار نادری که تروتسکی اظهار نظر مشابه لنین را در مقابل مارکسیسم ارتدوکس (کائوتسکی) ارائه کرده و از آنجا به سراسر امکان انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب‌افتاده (روسیه) صحنه گزارده، حمله مینماید. وقتیکه نویسنده با نقلی از تروتسکی مبنی بر اینکه "این تصور که دیکتاتوری پرولتاریا بنحوی، بطور اتوماتیک، به رشد ذخائر فنی یک کشور بستگی دارد، همانا تعجب‌مان‌تریالیسم اقتصادی است که به چرندیات تقلیل می‌یابد. این نقطه نظر با مارکسیسم هیچ گونه اشتراکی ندارد." به گفته وی مینماید، در واقع به غیر لنینی بودن این موضع خود اذعان میکند. اگر قرار بود که سطح تکنیک و رشد فنی نیروهای مولده تعیین‌کننده آمادگی جامعه برای انقلاب سوسیالیستی باشد، آنگاه سالها پیش انقلاب سوسیالیستی در اروپا میبایست که آغاز شده و به نتیجه میرسید و نه در کشور عقب‌افتاده‌ای چون روسیه تزاری یکی دیگر از انحرافات ویژه تر "انقلاب مبداء" تروتسکی-توجهی به مساله دهقانان بخصوص در شرائط خاص روسیه و مکانیکی دیدن مساله دهقانان در انقلاب است. تروتسکی هر چند اینجا و آنجا از مساله دهقانان سخن میگفت اما بطور کلی هیچ برنامه راه حل روشنی برای حل معضل دهقانان و شرکت آنان در انقلاب نداشت. بعبارت دیگر او به مساله دهقانان که ستون بزرگ انقلاب را تشکیل میداد کم بها میداد. تروتسکی اساسا پیروری انقلاب را با شرکت دهقانان در انقلاب مرتبط نمی‌دید و تصور مینمود که پرولتاریا خود پس از کسب قدرت معضل دهقانی را حل خواهد نمود. این خود از مهمترین ضعف‌های نظری تروتسکی است که ریشه در بطن تر "انقلاب مداوم" او دارد. متأسفانه نویسنده مقاله نه تنها به این مساله مهم توجهی نمی‌نماید بلکه بر عکس تروتسکی را در این مورد توجیه نموده و از کنار قضیه در میگذرد. وی مینویسد "در این بیان علیرغم اینکه تروتسکی "مبارزه برای رهایی روسیه" را به "یک نبرد واحد یعنی پرولتاریا و حکومت مطلقه" تقلیل میدهد. از دهقانان غافل نیست". چگونه کسی که امر انقلاب را به "نبرد واحد بین پرولتاریا و حکومت مطلقه" تقلیل میدهد میتواند از امر دهقانان غافل نباشد. اگر مساله انقلاب نبرد واحد بین دو گروه اجتماعی است، پس مسلما نقش گروه سوم دهقانان و سایر گروههای اجتماعی چیری جز نقش یک نیروی منفعل و نظاره‌گر میتواند باشد. تروتسکی درست بهمین جهت به مساله دهقانان کم بها میداد. درست از آنجا که "انقلاب مداوم" او هیچ محلی از اعراب برای دهقانان باقی نمیگذاشت.

دو بخش آخر مقاله "نقدی بر مارکسیسم تروتسکی"، در کلیت خود نکات مثبتی را در نقد نظریه سنتی تروتسکی و تروتسکیستهای کنونی پیرامون ماهیت جامعه شوروی ارائه مینماید. ما در اینجا به پاره‌ای از ایرادات مهم تروتسک در مفهومی در این بخش‌ها اشاره مینمائیم.

در مورد تحلیل از ماهیت جامعه شوروی، جنسیت مارکسیستی جهان هم اکنون به نتایج نوینی رسیده که بنظر

اونیست بلکه بخاطر موقعیت ویژه سیاسی است که در جامعه احراز نموده است. بی سبب نیست که با خارج شدن عناصر این طبقه از مدار قدرت سیاسی، "مزایای مادی ویژه" آنها نیز خود بخود از آنان سلب میگردد. بطور خلاصه میتوان گفت که هم کنترل اقتصادی آنها بر مقررات جامعه و هم مزایا و امتیازات ویژه‌ای که طبقه حاکمه شوروی از آن برخوردار است ناشی از موقعیت سیاسی خاص آنها و در دست داشتن اهرمهای قدرت سیاسی است.

بخش آخر مقاله مورد بحث ما نکات انتقادی اصولی و درستی را از مفهوم عمر انقلاب جهانی از دیدگاه تروتسکی، ارائه میدهد که کاملاً بجاست اما در بررسی برنامه انتقالی از برخورد مشخصه مفاد این برنامه اجتناب شده است که مجمل به چند مورد آن اشاره مینمائیم. در برنامه انتقالی کنفرانس مؤسسان سوسیالیست ۴ (۱۹۳۸) که میتوان آنرا بخیل تروتسکیستها به شمار آورد - برنامه‌ای برای طسرح خواستهای نیروهای سوسیالیستی و کارگری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عنوان میشود که فرار است نیروهای سوسیالیستی جامعه با طرح و با فشاری بر آنها، مبارزات اقتصادی - سیاسی طبقه کارگر را به پیش برده و آرایش و جامعه را در جهت تحول سوسیالیستی یک‌گام به پیش برند. در برنامه انتقالی از جمله به طرح شعارهایی چون ملی کردن صنایع و بانکها و غیره اشاره شده است اما طرح این شعارهای بظاهر رادیکال بدون توجه به ماهیت دولتهاست حاکم و راه حل‌هایی که هم اکنون سرمایه‌داری پیشرفته جهان برای به تعویق انداختن بحرانهای اقتصادی محتوم خود و نیز مهار نمودن مبارزات طبقه کارگر در نظر گرفته، و بنا بر ما نه تنها انحرافی است بلکه عفا افتاده و ارتجاعی نیز هست. شعار ملی کردن مؤسسات تولیدی - بانکها و ... در زمان حاکمیت دولت سرمایه‌داری مفهومی جز دولتی کردن پاره‌ای از این مؤسسات و از اینرو کنترل بیشتر دولت سرمایه‌داری بر آنها، تشدید بورژوازی و عوارض ناشی از آن در سطح جامعه ندارد. این شعار، شعار سوسیالیست نیست بلکه شعار عناصری از طبقه حاکم سرمایه‌داری و ایدئولوژیکی نیز بین تر آنهاست که راه جلوگیری از آن را در دولتی نمودن بخشهایی از تریانه‌های تولیدی جامعه می بینند. مورد دیگر مساله بازرسی حساب و کتاب کارخانجات ("اسرار" کمیانبها) توسط کارگران، نظارت بر دخل و خرج مؤسسات تولیدی، ایجاد کمیته‌های کارخانه‌ای بعنوان آلترناتیوی در مقابل مدیریت سرمایه‌داری ... است که توسط برنامه انتقالی بعنوان قدمهایی در جهت پیشبرد جریان انقلاب سوسیالیستی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، عنوان میشود. همه این شعارها و طرحها در شرائطی که طبقه کارگر فاقد هر گونه قدرت سیاسی است، و بویژه در شرایط فقدان سازمان و برنامه انقلابی کارگری، میتواند نقش تسکین دهنده در جنبش کارگری و یا ایجاد کننده امید و چشم اندازهای کاذب برای کارگران و در یک کلام تقویت کننده خواستهای رفرمیستی و غیر انقلابی کارگران باشد.

ما ارزش و اعتبار زیادی بر آنها مترتب است. از مهمترین این نتایج تدقیق و تکوین تعریف طبقه و بویژه طبقه در جامعه پس از انقلاب سوسیالیستی است. در این ارتسباط آن دسته از نظریات متداولی که تاکنون اشکال دولتی مالکیت بر وسایل تولید و برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح مرکزی را به تنهایی نمودار حاکمیت پرولتاریا در قدرت و سوسیالیستی بودن جامعه تلقی مینمودند بشدت مورد سؤال قرار گرفته و تعارض آنها با مفاهیم سوسیالیزم علمی و مناسبیات سوسیالیستی جامعه تا اندازه زیادی به اشبات رسیده است. لیکن بسیاری از جریانات سیاسی در سطح جهان جامعه شوروی را هنوز یک جامعه سوسیالیستی تلقی مینمایند. تروتسکیستها، احزاب کمونیست (روزیونیست) طرفدار شوروی و پاره‌ای از جریانات سیاسی دیگر از این زمره‌اند. مهمترین استدلال همه این جریانات در سوسیالیستی خواندن جامعه شوروی، استناد به اشکال حقوقی مالکیت (مالکیت دولتی بر وسائل تولید) و سیستم برنامه ریزی مرکزی است. در واقع آنچه که مورد سؤال قرار نمیکرد، مناسبیات تولیدی - اجتماعی حاکم بر جامعه، واقعیت عدم حاکمیت تولید کنندگان با واسطه بر قدرات جامعه و در تمام شئون اقتصادی - سیاسی - اجتماعی است. مقاله "نقدی بر ... " در ارتباط با برخورد به نظرات رایج که شوروی را سوسیالیستی میدانند نکات جالبی را ارائه نموده - لیکن در توضیح مقوله طبقه اشتباه مساله کنترل بر اضافه تولید اجتماعی را با مساله تصاحب آن از جانب بورژوازی حاکم درهم نموده و بدین نتیجه گیری کشانده شده است که هیئت حاکمه شوروی صاحب اضافه تولید اجتماعی است و از آنرو دارای موقعیت ممتاز در جامعه است. مقاله اظهار میدارد که "طبقه حاکمه شوروی که بمسائیت تصاحب اضافه تولید اجتماعی از مزایای مادی ویژه‌ای برخوردار است، در جهت حفظ سیادت اقتصادی و سیاسی خویش و برای مشروعیت بخشیدن به این سیادت - ایدئولوژی ویژه‌ای نیازمند است." (تاکید از ماست). او چنین نیست و "طبقه حاکمه شوروی" بهیچوجه اضافه تولید اجتماعی را تصاحب نمی نماید، بلکه بر چگونگی استفاده جامعه از آن اعمال کنترل و نظارت تام دارد. عدم حاکمیت تولید کنندگان با واسطه بر تولید و توزیع جامعه نه از این رو است که هیئت حاکمه صاحب اضافه محصول اجتماعی است بلکه بدین خاطر است که هیئت حاکم در چگونگی تولید و توزیع جامعه کنترل و حاکمیت مطلق دارد و این کنترل و حاکمیت را در حیظه استقرار خویش نگاه داشته و کارگران و زحمتکشان جامعه را از اعمال حاکمیت طبقاتی خود محروم نموده است. اگر بدین لحاظ قشر حاکم شوروی دارای خصوصیات طبقه است نه بخاطر مالکیت حقوقی وی بر ابزار تولید و تصاحب اضافه تولید اجتماعی است بلکه بخاطر کنترل و حاکمیت مطلق و انحصاری آن بر وسائل تولید و بر موارد تولید اجتماعی است.

نکته دوم اینست که مزایای مادی ویژه طبقه حاکمه شوروی نیز بخاطر "تصاحب اضافه تولید اجتماعی" از جانب